

طنز

اتراق

«مینا گودرزی»

گفت مسئولی به فرزندش: پی اتراق باش مثل بابایت به میز و صندلی سنجاق باش

گر به دنبال مقام و پست هستی، مثل من، عاری از هوش و سواد و فهم و استحقاق باش

تا رسائی دست خود را توی بیت المال زود کش بیا از هر جهت، من را ببین! دیباغ باش

کاسبی کن، نان بازو را بخور دلبندکم کاسب تحریم شو اندر بی قاچاق باش!

تا شوی شایسته‌ی عنوان آفازادگی رانت را در حجم بلائیش بخور قالتاق باش

این سلاطین، فاتحانی خرده‌پا هستند تو کل بانک مرکزی را فتح کن! خلاق باش

کوه مشکل‌های مردم را ببین و دم نزن هی بز خود را به خاکی و نفهمی قاق باش

چُم نخور از پای این سرفره که پهنش کرده‌ایم توی فعل قورت دادن مثل یک باتلاق باش

هرکجا دیدی که حرف پول یادآورده بود مثل کانگورو بپر در مرکزش، قبرااق باش

نکته‌ی پایانی‌ام این است فرزند گلم لاغری در شان ماها نیستت کرد و چاق باش!



از دفتربه فاطرات یک آدم تنبل

همین که رفتم سر کار فیلی فوب بود

«مهدی بیرنگ»

شنبه

امروز وقتی که از خواب بلند شدم احساس کردم که دارد باران بسیار شدید می آید. با خودم فکر کردم که چقدر خوب است که امروز باران می آید و همین می تواند دلپلی باشد که من با راحتی فکر و خیال سر کار نرم و احساس نکنم که آدم تنبلی هستم. امروز اولین باری بود که باران به کمک من آمد تا با فراق بال سر کار نرم و مجبور نباشم فردا که می روم سر کار بقیه به همین بگویند که فلانی تو چرا اینقدر تنبل هستی!

البته این را هم بگویم که این اولین باری بود که باران به کمک من آمد تا بی کاری ام را یک جورهایی توجیه بکنم چرا که دفعه قبل که باران آمد من نه تنها باید کار خودم را انجام می دادم که به دستور رئیسم باید می رفتم بیرون و آبی که توی محوطه حیاط جمع شده بود را هم به کوجه هدایت می کردم که آن خیلی برایم عذاب آور بود. اما این بار قبل از رسیدن به سر کار باران باعث شد که من سر کار نرم و این خیلی خوب بود؛ خیلی. از این بابت از باران متشکرم....!

یک شنبه امروز می خواستم از توی تشکم بلند شده و بروم بیرون تا با اتوبوس بروم سر کار اما نمی دانم چی شد که احساس کردم که خوابم می آید. با خودم گفتم آدم با کمبود خواب برود سر کار اصلا اتفاق خوبی نیست و باعث می شود که نتواند کارایی لازم را داشته باشد و همین مسئله باعث می شود که از کار بی کار بشوی برای همین هم چشم هایم را بستم و با خودم گفتم با اتوبوس بعدی می روم سر کار و وقتی رسیدم سر کار به رئیسم می گویم که اتوبوس توی مسیر خراب شد و به همین دلیل دیر آمدم. البته این بهانه بهانه تکراری بود و زیاد از این بهانه استفاده کرده بودم برای همین هم با خودم فکر کردم که الان بخوابم بهتر است. وقتی که بیدار شدم با یک نقشه درست و حسابی می روم سر کار و جوری توجیه می کنم که رئیسم دلش به حالم بسوزد و چیزی نگوید!.....!

از خواب که بلند شدم فکر کردم که وقتی رسیدم سر کار بگویم که با ماشین تصادف کردم و افتام توی جوی آب و تا زمانی که اورژانس بیاید و تایید بکند که من سالم و اتفاقی برایم نیفتاده کمی زمان برد. حتی فکر کردم که برای این کار خودم را بیندازم توی جوی آب و لباس هایم را خیس بکنم تا دروغم واقعی به نظر برسد!

دو شنبه امروز از خواب که بیدار شدم بر خلاف همیشه سر حال بودم و احساس کردم که می توانم به راحتی بروم سر کار. اما با خودم فکر کردم که آدم وقتی که سر حال است بهتر است به تفریح کردن بپردازد نه اینکه برود سر کار و وقتش را با کاری که اصلا دوست ندارد تلف بکند!

نشستم و فکر کردم و به این نتیجه رسید که همین الان گوشی ام را بردارم و برای ساعت ها بروم توی فضای مجازی و با فضای مجازی حال بکنم. خوبی فضای مجازی این است که کسی به کسی کاری ندارد و کسی هم نمی داند که تو تنبلی یا کار می کنی و متخصص هستی یا بی سواد. برای همین هم هست که من زندگی در فضای مجازی را بیشتر از فضای واقعی دوست دارم.

امروز تمام وقتم را توی فضای مجازی گذراندم و از این بابت خیلی لذت بردم!

سه شنبه امروز قبل از اینکه از خواب بیدار بشوم از اداره به من تلفن کردند و گفتند اگر یک دقیقه دیر بیایی اخراجت می کنیم. برای همین هم بود که امروز به خاطر اینکه اخراج نشوم رفتم سر کار و سعی کردم از کارم لذت ببرم اما نمی دانم چرا بعد از اینکه بیست دقیقه ای پشت میز نشستم خوابم برد و با صدای همکارم از خواب بلند شدم. امروز همین که رفتم سر کار نکته مثبتی در زندگی ام بود با اینکه خواب بودم اما همین که رفتم سر کار خیلی خوب بود!

پوررشیدی مدیر دفتر طنز اصفهان:

پنجاه طنزپرداز کاردرست اصفهانی می شناسم



«سید علی روح الامین»

لطفا خودتون رو معرفی کنید. محمد پوررشیدی هستم.

از کی به دنبال طنزپردازی رفتید؟ از آن دسته شاعران طنزپردازی هستم که از کودکی دنبال شعر و ادبیات جدی بودم.

ولی حدودا سال ۸۷ به طنزنویسی روی آوردم و طنز، هر روز برایم از جدی، جدی تر شد!

با چه نشریاتی همکاری دارید؟ ماهنامه طنز نیمروز بیشتر و کمتر؛ خطی و بی قانون و ...

مطالب کدام طنزپردازان را دنبال می کنید؟ در مجموع دنبال کننده خوبی نیستیم ولی از شاعران طنزپرداز معاصر می توانم عجالتا از ناصر فیض، ابوالفضل زرویی نصرآباد، رحیم رسولی و... نام ببرم.

نویسندگان طنز، لیست بلندبالا تری هستند. از آیدین سیار سریع گرفته تا وحید میرزایی و احمدرضا کاظمی که همشهری خودمان هستند.

می توانم حداقل بیست نام دیگر هم بنویسم که توی این اوضاع گرانی و تورم از حوصله مخاطب خارج است!

نظر شما درباره محافل طنزی که در کشور و اصفهان برگزار می شود چیست؟ محافلی که در آن ادبیات طنز(شعر و نثر)

فعالیت های دفتر طنز را بفرمائید. سه ستون مهم برنامه های دفتر طنز عبارتند از: حلقه طنز نصف جهان و نشست طنز آوران نصف جهان که به ترتیب چهارشنبه های اول و دوم ماه در خانه هنرمندان برگزار می شود و شب طنز فصلی و عمومی خنداخذن که در سالن سوره حوزه هنری اصفهان برگزار می شود.

به جز این ستون ها، عمارت دفتر طنز یک سری در و پیکر و دیوار و تراس هم دارد که می شود؛ برنامه هایی پیرامون طنز با همکاری شبکه رادیویی اصفهان، چاپ کتاب طنزپردازان اصفهان، فعالیت های فضاهای مجازی و جشنواره ها و برنامه های عمومی با مشارکت سایر ارگان ها.

تعداد طنزپردازان اصفهانی حدودا چقدر است؟

ارائه می شود برای من بسیار شریف و محترم هستند.

بیشتر از هر محفل دیگری که به اسم "طنز" هست. در این وانفسا که هر چیز سخیفی را به اسم طنز به خورد مردم می دهند این نوع محافل، هر چند مخاطب خاص و محدودی دارد ولی هم قابل گسترش هست و هم قابل ارتقاء.

چون معتقدم می شود شیوه ها و فرم های خلاقانه تری برای این محافل به وجود آورد که مخاطبان گسترده تری را جذب کند.

از کی به عنوان مدیر دفتر طنز اصفهان منصوب شدید؟ اگر اشتباه نکنم اسفند ۱۳۹۶

فعالیت های دفتر طنز را بفرمائید. سه ستون مهم برنامه های دفتر طنز عبارتند از: حلقه طنز نصف جهان و نشست طنز آوران نصف جهان که به ترتیب چهارشنبه های اول و دوم ماه در خانه هنرمندان برگزار می شود و شب طنز فصلی و عمومی خنداخذن که در سالن سوره حوزه هنری اصفهان برگزار می شود.

به جز این ستون ها، عمارت دفتر طنز یک سری در و پیکر و دیوار و تراس هم دارد که می شود؛ برنامه هایی پیرامون طنز با همکاری شبکه رادیویی اصفهان، چاپ کتاب طنزپردازان اصفهان، فعالیت های فضاهای مجازی و جشنواره ها و برنامه های عمومی با مشارکت سایر ارگان ها.

تعداد طنزپردازان اصفهانی حدودا چقدر است؟

دقیقا نمی دانم. شاید باید از نفوس و مسکن استعلام بگیریم!

ولی به نظرم حدود ۵۰ طنزپرداز کاردرست می شناسم که آثارشان قابل ارائه است.

تاکنون چند طنزپرداز در کلاس های طنزپردازی اصفهان پرورش یافته اند؟ در اصفهان متاسفانه تاکنون آموزش مسدون و نظام مندی در رابطه با آموزش طنزنویسی صورت نگرفته است ولی تقریبا همه طنزپردازان اصفهان به خاطر حضور هرچند کوتاه مدت در برنامه های طنز اصفهان، یا به طنز علاقمند شده اند و یا پرورش پیدا کرده اند؛ یعنی آموزش غیر مستقیم.

رشد طنز در اصفهان را چگونه می بینید؟ در سالهای اخیر گرایشی فزاینده ای به طنز و طنزپردازی در کل کشور به وجود آمده است. اصفهان هم به عنوان نصف جهان! از این قاعده مستثنی نیست.

بخاطر همین در سالیان اخیر شاهد هم رشد کمی و کیفی طنزپردازان و هم تعداد برنامه های طنز در اصفهان بودیم و به نظرم این روند با سرعت بیشتری در حال پیشرفت است.

در پایان اگر نکته ای هست بفرمایید. تشکر می کنم از رسانه محترم شیرین طنز که در حوزه اطلاع رسانی پیرامون اتفاقات طنز تلاش می کند.

«شیرین طنز»

فنده های بلند به لطیفه های کوتاه

«مهدی طوسی»



طرف رفته قصابی گفت: آقا جگر دارید؟

قصاب گفته جگر سفید یا سیاه؟

طرف گفت رنگای دیگه کی می آرد!؟

مرد با کنایه به زن گفت چرا زنها، در هر کاری کمتر از مردها موفق می شوند؟

زن در جواب گفت برای اینکه خانم ها، خودشان زن ندارند تا در کارها کمکشان کنن!

یه بارم بابام کنتر گاز رو دستکاری کرد، روزی ۱۳۰۰ تومن اداره گاز باید به ما پول می داد!

یارو از مغازه میاد بیرون غش غش میخنده

میکن: چی شده؟

میگه: رفتم مغازه اذیتشونم کردم

میکن: چی کار کردی...؟

میگه: پول دادم هیچی نخریدم

امروز یه پشه یه ربع بی حرکت نشست بود رو میز ناهار خوری منم سریع زدم لپش کردم!

بعد از چن دقیقه یه پشه دیگه اومد بالا سرم گفت: اگه مردی با من مبارزه کن! یا بچه بود!

دنبال نیمه گمشدتون نگردید بعضی هام مثل ما لنگه به لنگه آفریده شدن!

افسر: خانم شما با سرعت غیر مجاز رانندگی می کردید خانم: خواهش می کنم بزارید برم، من معلم هستم الان کلاسم دیر میشه

افسر: معلم: یه عمر منتظر این روز بودم، حالا شروع کن هزار بار بنویس "من دیگه با سرعت غیر مجاز رانندگی نمیکنم!"

دقت کردین بعضی اوقات بچه های کلاس با میز و نیمکت یک آهنگ هایی می سازن که بتهوون هم نمی تونه اونا رو بسازه!

سر ناهار دستم خورد به بطری آب همش ریخت تو غذای بابام.

هر کی بود یه چک می خوابوند زیر گوش بچه ش.....

ولی بابام نزد فقط بشقابشو با بشقابم عوض کرد.....!

روال دعوا تو مدرسه تو دهه شصت به این شکل بود که اول همو مٹ چی میزدیم، ناظم میومد جدامون می کرد. بعد تک تک هممونو مٹ چی میزد. ما ناظم رو جدا می کردیم. بعد زنگ می خورد بابامون میومد بابا هم مٹ چی میزدسون ناظمه جدامون می کرد!

آقای فراموشکار میره دکتر میگه آقای دکتر من فراموشی گرفته ام.

دکتر میگه: چندوقته این بیماری رو دارین؟

آقای فراموشکار میگه: کدوم بیماری؟

مشتری شکموی هتل، به رستوران رفت تا صبحانه بخورد.

خدمتکار پرسید:

«برای صبحانه چی میل دارید قربان؟»

مشتری گفت: «پنجاه تا تخم مرغ برابم نیمرو کنیند!... برای من نوشیدنی چی می آورید؟»

پیش خدمت گفت: «برای شما یک نوشیدنی خوب داریم: هواشناسی اعلام کرده امروز صبح سیل می آید!»

مسافر تاکسی به راننده گفت: "آقای راننده، شما می توانید اسم چندتا از شاعران مهم ایران را بگویند؟"

راننده حرف زد: حافظ، سعدی، فردوسی، مولوی، عطار، خاقانی...» مسافر حرف راننده را قطع کرده گفت: «خیلی ممنون... می خواستم سر خاقانی پیاده شوم، اسمش را یادم رفته!

یه پسر به دوستش میگه: بیا بریم دریا.

دوستش میگه: نه اگه غرقشم ما مانم متو میکشه!

نثر عکس

«بازیکن استقلال: بلند شو سید جلال.....! بازی هنوز تمام نشده که!»

